

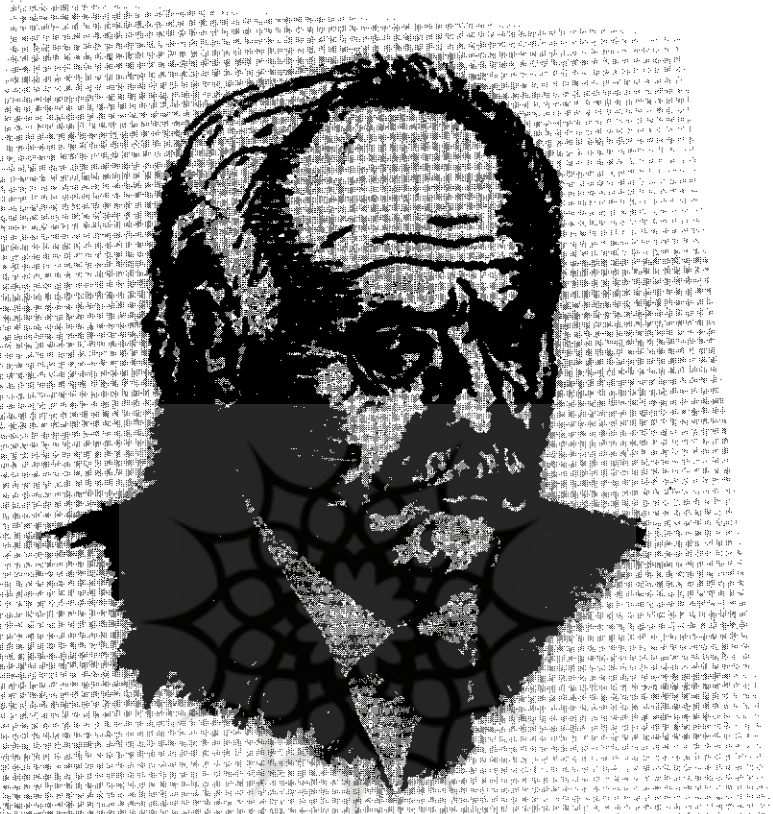


اشاره:

دکتر احسان عباس (۱۹۲۰-۲۰۰۳ م) زاده روستای عین غزال حیفاً در فلسطین پس از طی تحصیلات مقدماتی در دانشکده العربیه بیت المقدس (۱۹۳۷-۱۹۴۱) به تحصیل پرداخت. این دوره تحصیلی در تعمیق معرفت علمی وی، دوره‌ای مهم بود. وی در این دوره برخی اشعار انگلیسی را به عربی ترجمه کرد و یکی از اشعار سروده عباس جایزه اول دانشکده العربیه را به خود اختصاص داد. یکی از همکلاسی‌های وی در این دانشکده جبرا ابراهیم جبرا نویسنده و مترجم شهیر فلسطینی بود، هرچند که بعدها روابط میان این دو به عللی به سردی گرایید.

احسان عباس پس از موفقیت در این دوره تحصیلی، بورسیه تحصیلی در انگلیس و مصر را کسب کرد و برای ادامه تحصیل دانشگاه قاهره را برگزید و در آنجا در رشته ادبیات عرب به تحصیل پرداخت. در این مرحله از محضر استادانی چون سهیر القلماوی، شوقی ضیف، دکتر زکی نجیب محمود و احمد امین کسب علم کرد و پایان‌نامه خود را در مقطع کارشناسی ارشد با عنوان «الادب العربی فی صقلیه الاسلامیه»

با راهنمایی دکتر شوقی ضیف با موفقیت پشت سر گذارد. احسان عباس در این دوره آثار ارزشمندی از خود به جای گذاشت، از جمله آنها می‌توان به ترجمه فن الشعر ارسطو (دارالفکر العربی - قاهره) و تحقیق رسالة فی التعزیه أبو العلاء معری اشاره کرد. وی در سال ۱۹۵۴ موفق به دریافت درجه دکتری در رشته ادبیات عربی از دانشگاه قاهره شد. احسان عباس در دانشگاه غوردون سودان که اکنون دانشگاه خارطوم نام گرفته و دانشگاه آمریکایی بیروت تدریس کرد و دو سال (۱۹۸۰-۱۹۸۲) رئیس گروه زبان عربی مرکز مطالعات خاورمیانه در دانشگاه آمریکایی بیروت بود و از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۷ به عنوان استاد مدعو در دانشگاه پرینستون ایالات متحده آمریکا حضور داشت و در این دوران توانست به تحقیقات علمی ارزشمندی بپردازد و آثاری* چون اتجاهات الشعر العربی المعاصر و بدر شاكر السياب، دراسة فی حیاته و شعره و... به نگارش درآورد و آثاری مانند فلسفة الحضارة کاسیرر و رمان موبی دیک هرمان ملویل را ترجمه کند. آخرین دوران تدریس وی (۱۹۸۶-۱۹۹۹) در دانشگاه اردن گذشت و در این دوره زندگینامه خود را با عنوان



ياسين رفاعية / علي علمحمدي

عبدالحميد شومان در عمان (اردن) در مراسمی با حضور بزرگان ادب و نقد جهان عرب، از او تکریم و تقدیر ویژه‌ای کرد. النادی الثقافی نیز در مراسمی به پاس ۶۰ سال خدمات علمی وی به فرهنگ و ادبیات عرب تقدیر ویژه‌ای از او به عمل آورد.

تحقیقات، پایان‌نامه‌ها و مقالات بسیاری درباره آثار و فعالیت‌های علمی او به نگارش درآمده که از آن جمله می‌توان به **شادن التراث**، **احسان عباس (دکتر یوسف حسین بکار)**، **دراسات عربية و اسلامية مهداة الی احسان عباس (۱۹۸۱ - دانشگاه آمریکایی بیروت)**، **احسان عباس و النقد (مجله‌الدين صبحی - ۱۹۸۲)**، **انجمن نویسندگان عرب - دمشق**، **فی محراب المعرفة: دراسات مهداة الی احسان عباس (۱۹۹۷ - دار صادر - بیروت)** اشاره کرد. احسان عباس ۲۹ ژوئن ۲۰۰۳ / ۹ تیر ماه ۱۳۸۲ در عمان پایتخت اردن چشم از جهان فروبست. آنچه در پی می‌آید گفت‌وگویی است که یاسین رفاعية نویسنده و منتقد اردنی با احسان عباس انجام داده است.

غریبة الراعی به رشته تحریر درآورد که بسیار مورد توجه صاحب‌نظران قرار گرفت. وی در دوران فعالیت دانشگاهی‌اش توانست منتقدان و پژوهشگران برجسته‌ای در حوزه ادبی تربیت کند. نگاه وی به میراث ادبی و فرهنگی، نگاه نوین و زنده‌ای بود که سبک و اسلوب خاصی از خلال آن برای فرهنگ معاصر عربی به ارمغان آورد. احسان عباس افزون بر علاقه و افرش به میراث و ادبیات عرب، به شاعران رمانتیک‌ی چون کولریج، ورد زورث، کیس و دیگران و نمایشنامه‌های شکسپیر علاقه بسیاری داشت. وی دوره‌های سردبیری مجله **الایبحاث** بود و با مجله **القلم الجدید (اردن)** همکاری نزدیک داشت. عباس همچنین مقالات علمی ارزشمندی از خود به جای گذاشت و دانشگاه شیکاگو به پاس تقدیر از ترجمه‌های ارزشمند وی همچون **مویی دیک** و جز آن، طی مراسمی با اهدای دکتری افتخاری آن دانشگاه، از وی تقدیر کرد. در جهان عرب نیز از او بسیار تکریم شده است؛ وی برنده جایزه معتبر ملک فیصل در رشته ادبیات عربی، برنده جایزه بزرگ مؤسسه سلطان العویس به دلیل تلاش‌های ارزشمند در زمینه نقد و جوایز دیگر شد. همچنان که مؤسسه

□ در حالی که در آغاز قرن بیست و یکم هستیم، به طور کلی در حوزه ادبی و هنری جهان عرب، نوعی نابسامانی در عرصه نقد، شعر، رمان و نقاشی به چشم می‌خورد، دیدگاه شما در این خصوص چیست؟

■ احساس نابسامانی در این عرصه برای هر کسی که با معیاری خاص به ارزیابی و بررسی آثار ادبی و هنری می‌پردازد، مسئله‌ای طبیعی است. هنگامی که احساس می‌کنیم تلاش‌ها و کارهایمان بی‌نتیجه است یا با آثار فراوان و روزافزونی مواجه می‌شویم که نمی‌توانیم به تعلیل و توجیه آنها بپردازیم، سردرگمی و پریشانی بر ما مستولی می‌شود و به طور طبیعی احساس نیاز به سامانندی و نظم به ما دست می‌دهد. اگر مقصود شما از نابسامانی، این است که هر فرد، آزادانه، هر چه را از دیدگاه خودش هنر می‌داند، تولید کند، تردیدی نیست که این نابسامانی مشروع است و نمی‌توان از این کار جلوگیری یا آن را منع کرد. از نظر خالق اثر، طبیعت و سرشت هر اثر هنری یا پدیده ادبی بر این مسئله استوار است که بر هر نظمی بشورد، مگر نظم و نظام کلی که تجربه‌های بشری آن را در طول زمان پایه‌گذاری کرده است. در مورد آثار هنری نمی‌توان به اجماع کامل رسید، زیرا اگر در خصوص یک اثر هنری یا ادبی به ده نفر مراجعه کنید، به همان تعداد، نظریات و دیدگاه‌های مختلف می‌بینید. گویی هنر در این امر، از تصوف هم فرادگرایانه‌تر است چه هر زمان شیخی ظهور کند، طریقت جدیدی پدید می‌آید، اما در عرصه هنر هر زمان که مرید کوچکی ظهور می‌کند، خود را شیخ بزرگ و کاملی می‌پندارد.

پس این نابسامانی را کجا باید جست‌وجو کرد؟ به گمانم اگر نابسامانی‌ای در کار باشد از دو جهت است: نخست اینکه به علت اشتباه ذاتی نتوانیم مسیر درست را تشخیص دهیم، یعنی کسی حد و اندازه‌اش را نداند و به قول معروف پایش را از گلیمش درازتر کند، و دیگر اینکه منتقد ناتوان و ذوق انتقادی او فاسد باشد، یعنی برای خود بت برآورد و نظریه‌ها و احکامی وضع کند و در فریب شهرت و فریب‌های دیگر غرق شود. در این صورت گریزی از احساس نابسامانی در آثار هنری، ادبی و انتقادی نیست و آنچه این احساس را در ما - در جهان عرب - تقویت می‌کند، عبارت است از تنوع و تکثر منابع، زمینه‌های فرهنگی متفاوت، افراط در تقسیم‌بندی‌های جزئی درباره مسلک‌هایی که بسیار به هم نزدیک‌اند و نیاز رسانه‌های گروهی به تغذیه مستمر، از هر دست که باشد. پریشانی و آشوبی هم که در هنر و ادبیات امروز دیده می‌شود نشانه نیاز انسان به تغییر و تنوع مستمر است؛ به این امر باید سرخوشی کودکانه را هم افزود که معمولاً برای کسانی دست می‌دهد که با آزادی مأنوس نبوده و آن را تجربه نکرده‌اند، اینها وقتی از قید و بندها رها می‌شوند و همه موانع و مشکلات را پشت سر می‌گذارند، هر قدرتی - از قدرت پدر گرفته تا سران جوامع و کشورها - را که هدفش اعمال نظم و نظام است، به سخره و طعنه می‌گیرند؛ پس طبیعی است که نابسامانی پایه و اساس کار قرار گیرد.

اگر از من بپرسید که آیا می‌توان جلوی این نابسامانی را گرفت، می‌گویم آری، شاید بتوان این نابسامانی را کاهش داد، تا نتیجه تلاش انسانی از این حیث برابرتر و بهتر شود. برای این منظور چاره‌ای جز تربیت هنری اصیل و ریشه‌دار در پیش‌رو نداریم. وسایل ارتباط جمعی

هم باید به قوای انتقادی مجهز باشند، یعنی هر نشریه، صاحب منتقد یا منتقدانی در تمام حوزه‌ها باشد و در هر مؤسسه انتشاراتی گروهی به عنوان منتقد و خواننده حرفه‌ای حضور داشته باشند. به این ترتیب گاهی - بی‌آنکه قاعده و قانون خاصی در کار باشد - ناگزیر نوعی در یک حوزه تخصصی ظهور خواهد کرد که مانند یک میدان مغناطیسی عمل می‌کند و براده‌های پراکنده آهن را به طور منظم به دور خود جذب می‌کند. از سوی دیگر نباید از نابسامانی ترسی داشته باشیم و باید وحشت آن را از خود دور کنیم. چگونه؟ کار کنیم و کار کنیم، با رضایت و خشنودی از این امر که در کارمان، چیزی جز خیر بشریت نمی‌خواهیم و با این اعتقاد عمیق که کف روی آب ماندنی نیست، اما آنچه به نفع و خیر مردم است، پایدار و ماندگار است.



□ تلاش‌های شما در پژوهش و بررسی میراث فرهنگی ما و خلق آثاری چون تاریخ سرزمین‌های غربی جهان عرب، تاریخ اندلس و به ویژه تاریخ ادبی اندلس، از هر پژوهنده دیگری بیشتر بوده است، لطفاً نظر خود را درباره موضوعات زیر به اختصار بیان کنید:

۱- درباره حضور اعراب در اندلس و ادبیات اندلس و نوآوری‌های آن چه نظری دارید؟

۲- تعامل میان ادبیات اندلس و ادبیات لبنان (جبران خلیل جبران و میخائیل نعیمه و دیگران) در آغاز قرن چگونه بوده است؟ گستره و میزان تأثیر میراث فرهنگی اندلس بر ادبیات کلاسیک و نوین اسپانیا چقدر است؟

■ در یک نگاه اجمالی و فراگیر می‌توان گفت که اعراب اندلس به لحاظ فرهنگی، هنری و زیبایی‌شناختی حیاتی پر بار داشته‌اند، زیرا از نعمت‌های طبیعی و آسایش و رفاه کافی برخوردار بوده‌اند. چنانکه شاعر می‌گوید:

یا اهل اندلس لله درکم

ماء و ظل و أنهار و أشجار

ما جنة الخلد الا فی... دیارکم

ولو تخیرت هدی، کنت أختار

اگر توجه کنید می بینید که در این دوره، عمران و کشاورزی و علوم و فنون مختلف پیوسته در حال تحول و توسعه بوده است. هنر شگفت‌آور و شیفتگی فراوان نسبت به مجسمه‌ها جز در ادب اندلس به وضوح قابل رؤیت نیست. حفظ سادگی به رغم تحولات مداوم فرهنگ و تمدن، به عنوان پدیده و نشانه برجسته‌ای برای اندلس باقی مانده است و نمی‌توان به سادگی درباره ابعاد و جوانب آن زندگی به اختصار سخن گفت، اما به رغم تمام محاسن و نکات مثبت حیات اندلس، اهل اندلس این احساس را داشتند که بهره و نصیبشان از این زندگی، به سبب نگرانی از قحطی و فقر و هراس از نزول آن، در بعضی دوران، ناچیز بوده است



و بلاای روزگار بار سنگینی از حزن و اندوه را بر ادبیات اندلس تحمیل کرد، اما هرگز غننامه بزرگی در این ادبیات به وجود نیاورد. جهت‌گیری‌های آن در نقد از نظر اخلاقی غالباً وحشت‌انگیز بود و کافی است در این مورد اشاره شود که ابن رشد که متأثر از افلاطون بود شعر اندلس و شرقی را محکوم کرده است و آن را با فروپاشی و اضمحلال ساختار اخلاقی مرتبط می‌داند.

هنگامی که جلوه‌های نوگرایی را در این ادبیات جست‌وجو می‌کنیم، ناگزیر از تکرار موضوعی هستیم که همه از آن آگاه‌اند، یعنی ابداع «موشح». نکته‌ای که در اینجا می‌خواهم بیان کنم این است که از دیدگاه اندلسیان، موشح تنها تغییر در آهنگ‌ها یا گریز محض از شکل شعر نیست، بلکه موشح بیانگر ویژگی‌های بسیاری از طبیعت و سرشت خود اندلس است؛ تحول موسیقایی، روح ملی‌گرایی، و توان جهش. در این مورد اخیر آن را به ستون‌های ظریف کاخ حمراء تشبیه می‌کنم که بنای عظیم و سنگین قصر را بر دوش دارند و کسی که اولین بار آنها را می‌بیند، تصور می‌کند چیزی نمانده که زیر این بار سنگین خرد شوند و فرو ریزند. درباره موشح شرقی در مقایسه با موشح اندلسی نیز باید گفت که این موشح سطحی و مکانیکی و فاقد آن حرارت و روح هنری موجود در موشح اندلس است.

از دیگر مظاهر نوآوری «ازجال» اندلسی است که نوعی نوگرایی محلی و منطقه‌ای است و اگر آن را با ازجال عراقی، مصری و یمنی مقایسه کنید، وجوه اشتراک را به خصوص از حیث روح سخریه‌پردازی مردمی در تمام آنها می‌بینید. در این سرزمین در حوزه‌هایی غیر از ادبیات یا مرتبط با آن آثار برجسته‌ای نگارش یافته که از جمله در موضوع عشق و حسب حال می‌توان از **طوق الحمامة** ابن حزم و یا در زمینه خیال‌پردازی از اثری مانند **التوابع والذوابع** ابن شهید یاد کرد. در میان مورخان کمتر کسی را می‌توان در حدابن حیان، ابن خلدون و لسان‌الدین بن خطیب یافت یا در علم تطبیقی ادیان، چهره‌ای که بتواند با ابن حزم برابری کند دیده نمی‌شود. و شاید بتوان در گیاه‌شناسی، ابن الرومیه و ابن البیطار را سرآمد عالمان این علم در مشرق دانست، همچنان که در حوزه فلسفه نمی‌توان ابن طفیل و ابن رشد و در علم فلک، الزرقاله و البطروجی را فراموش کرد.

اما معتقدم تعامل میان ادبیات اندلس و ادبیات لبنان در آغاز قرن، تعاملی قوی بود و چه بسا شکل موشح اندلسی مورد توجه کسانی بود که به تبلیغ و گسترش نوگرایی می‌پرداختند و شاید در ساختار شکنی شعر و دگرگونی قوافی نیز بی‌تأثیر نبوده است. اما نوگرایان لبنانی و به ویژه ادیبان مهجر شمالی در پی اندیشه‌های صوفیانه، آن را در اندیشه ابن سینا و اشعار سهروردی و ابن فارض یافتند و در مقابل از نکات برجسته ادب اندلس، جز مواردی محدود از تصوف اجتناب می‌شد، آنچنان که ابن عربی و شوشتری بودند.

میراث ادبی اندلس به طور خاص بر ادبیات اسپانیایی و به طور عام بر ادبیات اروپایی تأثیر گذار بوده و پژوهش‌های مفصلی نیز درباره تأثیر ادبیات اندلس بر شعر تروبادور صورت گرفته است. در حقیقت نکته اساسی در پژوهش‌های ادبی اثبات دقیق این تأثیر و تأثر است. اما شواهد بسیاری بر تأثیر فرهنگ عربی بر ادبیات اسپانیایی و اروپایی دلالت دارد، موضوعی که در آن زمان طبیعی می‌نموده است. چندی پیش قطعه

و این مسئله سبب ایجاد دو نوع گرایش و جریان متضاد در حیات روحی و فکری اندلسیان شد؛ دینداری سخت و اعتقاد به لذت و عیاشی! یکی از اندلسیان می‌گوید: «اندلس باغ و بوستان‌های به هم پیوسته است». اما وقتی فرد احساس می‌کند که این باغ و بوستان از دستش می‌رود، تلاش می‌کند در کوتاه‌ترین زمان، هر آنچه می‌تواند از آن برگیرد. ادبیات اندلس نماینده این زندگانی است که دم را غنیمت می‌شمارد. این ادب، نغمه‌هایی زیبا در بوستانی زیباست. اما از زاویه دیگر این ادب در عصر تفرقه و ضعف سیاسی نضج گرفته و پریشانی روزگار در آن انعکاس یافته، و این ناشی از ارتباطی است که میان هنر و زندگی وجود دارد.

ادبیات اندلس در این دوره به ورطه تقلید افتاد و حتی با وجود اختلاف فراوان میان حیات خود و حیات بدوی تلاش کرد که روح بدوی شعر شرقی^۱ را در کالبد خویش درآورد. این ادبیات هر چند مانند ادبیات شرقی گسترده و فراگیر بود، اما نتوانست از لحاظ فکری به حد متنبی و معری دست یابد، اگرچه از این دو تأثیر بسیار پذیرفت. از سوی دیگر مصائب

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شعری از یکی از شاعران تروبادور از طریق پژوهشگری برابیم فرستاده شد تا مفهوم واژه‌های آن را مشخص کنیم. در کمال شگفتی دریافتم که واژه‌های به کار رفته در این قطعه شعر، عربی است. چند سال پیش نیز استاد چارل لامیر، دو بیت از اشعار دانته را به من نشان داد که الفاظ آن ریشه عربی داشت. این ساده‌ترین نوع تأثیر گذاری است. اما به رغم این نتیجه‌گیری مهم که فرهنگ عربی - با خود زبان عربی - و از طریق ترجمه، طبیعت و اثر خودش را در هر مکانی بر جای گذاشته، این نکته را نیز باید بدانیم که در روزگار آلفونس دانشمند، مراکزی برای ترجمه از زبان عربی دایر بوده است.

افزون بر ترجمه آثار علمی و فلسفی، آثاری مانند **کلیله و دمنه**، **سندبادنامه** و تا پیش از قرن نوزدهم داستان‌هایی از **هزار و یک شب** ترجمه شد. همچنان که تأثیر مقامات، به‌ویژه حکایت‌های صغالیکی (داستان‌های عیاران) و نیز تأثیر قصه **حی بن یقظان** ابن‌الطفیل به چشم می‌خورد. همچنین ژولیان ریربا^۲ شرق‌شناس اسپانیایی در تحقیقات خود، به تأثیر قصه‌نویسی عربی بر اشعار حماسی نخستین اسپانیایی اشاره می‌کند. درباره تأثیر میراث فرهنگی اندلس بر ادبیات اسپانیا، این نکته مهم گفتنی است که حلقه‌ارتباطی مهم میان ادبیات اندلس و ادبیات اسپانیایی شعر و ادب مورسکی^۳ بود که شاعران مسلمان - بعد از قرن چهاردهم - شعرشان را به زبان کاستیلونه (قشتاله) به رشته تحریر درمی‌آوردند. از این ادبیات به طور مثال می‌توان به شعری که درباره حضرت یوسف(ع) به زبان کاستیلونه سروده شده اشاره کرد، شعری که سرگذشت حضرت یوسف(ع) را همان گونه که در قرآن کریم آمده، نقل می‌کند. مورسکوها، اشعارشان را در قالب ترانه‌های اسپانیایی معروف به رومانسس می‌سرودند و موضوع قصه‌ها، افسانه‌ها و اساطیرشان دینی و حماسی بود. ادبیات مورسکوها حلقه واسطی است میان شعر نواسپانیا و شعر قرون وسطی، حلقه‌ای که تأثیر آن و تأثیر روح عربی بر ادبیات اسپانیایی حتی در آثار لورکا و بعد از آن، به خوبی دیده می‌شود.

□ شما اهتمام و توجه جدی به پژوهش در خصوص میراث فرهنگی عربی و نشر و تدریس و نقد و بررسی دوباره آن با سبکی نو داشته‌اید، لطفاً در این باره توضیح دهید.

■ اهتمام من در پژوهش میراث فرهنگی عرب مبتنی بر عهدی است که با خود کرده‌ام، یعنی «شناخت و آگاهی قبل از صدور رأی». دو مسئله بر بی‌اعتمادی ذاتی مؤثرند، یکی داوری‌ها و اظهارنظرهای کلی و دیگری پذیرفتن مسائل، به عنوان مسائلی مسلم و قطعی، که از هر دو مسئله بیزارم. با دو مثال به رد این موارد می‌پردازم؛ درباره ادبیات اندلس در عصر اموی تحقیقاتی کرده‌ام و آرا و دیدگاه‌هایم نیز در این زمینه محدود بود به آنچه به دست ما رسیده بود، بدون هر گونه داوری و اظهارنظر کلی یا احساساتی شدن. پس از آن کتابی با عنوان **التشبیهات من اشعار اهل الاندلس** که بخش زیادی از اشعار آن دوره را دربرمی‌گرفت به دستم رسید که در ابعاد گسترده‌ای به شرح و بسط جوانبی می‌پرداخت که پیش از آن ناشناخته بود. با خواندن کتاب خود را در پرتو اثری جدید از میراث مکتوبمان دیدم که از قابل اعتمادترین آثار پژوهشی آن دوره است، بدون اینکه به داوری‌ها و تممیم‌های بنیان‌برانداز توسل جوید. آیا چنین کتابی نمی‌تواند به عنوان سندی جدید

و ارزشمند در دسترس اهل پژوهش قرار گیرد.

همچنین گروهی معتقدند که شعر جاهلیت جوهره واحدی ندارد و اگر ابیاتی از آن حذف یا ترتیب آن به هم بخورد، بر سیاق و ساختار آن چندان مؤثر نخواهد بود، زیرا این اشعار از اساس، ساختار کاملی ندارند. هنوز هم بسیاری این دیدگاه را قبول دارند. من برای بحث و بررسی این موضوع، نمونه‌هایی از اشعار جاهلی را برای دانشجویانم تدریس کردم و با آنان به بحث و تبادل نظر در این خصوص پرداختم. این دانشجویان با بررسی ساختار، شکل و مضمون این اشعار دیدگاه موجود درباره شعر جاهلی را غیرعادلانه دانسته و آن را گواه این مدعا دانستند که کسانی که صاحب این دیدگاه‌اند، چیزی از شعر جاهلیت - البته اگر چیزی بدانند - جز معلقات نمی‌دانند.

رویکرد من در پژوهش‌ها و مطالعات ادبی بر دو اصل شناخت نقش حقیقی اعراب در تاریخ فرهنگ و تمدن بشری و همسویی و حرکت با روح زمانه استوار بوده است. به عنوان مثال آثار عربی را در نقد ادبی از نگاهی امروزی مورد بررسی قرار دادم و متوجه شدم که نقش اعراب در این زمینه، کمتر از نقش دیگر ملل نبوده است و اگر این دیدگاه درباره میراث فرهنگی نبود، نقش آنان در تفکر انتقادی با نگاه غیرمنصفانه‌ای همراه می‌شد.

به نظر من هر پژوهشی باید مبتنی بر کشف تازه‌ای باشد و مادامی که این دیدگاه حاکم است، هیچ دستاوردی بدون احیای میراث فرهنگی که بر اصول علمی استوار باشد، حاصل نخواهد شد. اما انکار میراث از - روی احساسات یا گرایش‌های منحرفانه - را نمی‌توانم اصلاً تصور کنم، زیرا پذیرش آن، یعنی بی‌اعتقادی به انسان و تلاش‌های او در این کره خاکی.

□ شما مقدمه‌هایی بر مجموعه آثار برخی از نویسندگان و شاعران شهید فلسطینی چون غسان کنفانی، کمال ناصر و عبدالرحیم محمود نوشته‌اید، به نظر شما ادبیات فلسطینی در تبعید چه ویژگی‌هایی دارد و مهم‌ترین زمینه‌های تحول آن در این مرحله چه می‌تواند باشد؟

■ در ادبیات معاصر فلسطین، پژوهشی تحلیلی به عنوان مقدمه جلد اول مجموعه آثار شهید غسان کنفانی نوشته‌ام، اشعار شهید کمال ناصر را تنظیم و ساماندهی کرده و مقدمه‌ای نیز بر آن آورده‌ام، اما اشعار شهید عبدالرحیم محمود را نتوانستم گردآوری و مقدمه‌ای بر آن بیاورم. شاید منظور شما پژوهش من درباره اشعار ابراهیم طوقان و نگارش پژوهشی بنیادی درباره ابعاد اشعار او باشد. این گروه از ادیبان به رغم آنکه در یک حلقه ارتباطی، به هم پیوند خورده‌اند اما ویژگی‌های متمایزی دارند. غسان کنفانی بزرگ‌ترین داستان‌نویسی است که قضیه فلسطین تا به امروز آن را پرورش داده و راز آن در انسجام و همسویی ادبیاتش با قضیه فلسطین نیست، بلکه بیان مستمر رخدادها جهت ارائه داستانی فلسطینی است متکی بر واقعیت و واقعیت - اگر تعبیر درستی باشد - به عنوان جایگزینی برای هر ساختار پیچیده یا ساده. اما کمال ناصر که به عنوان شاعری مردمی رشد کرده و شعر را وسیله‌ای برای بیدارگری با روش خطابی می‌داند در سال‌های اخیر بر شعر او به مرور اندوه سنگینی سایه افکنده بود و شعرش به نوعی مناجات و راز و

نیازی فردی تبدیل شده بود. عبدالرحیم محمود شاعری خودجوش و بدیهه‌سرا و شاید در عمل نقطه ارتباطی میان هنر و رسالت هنر باشد، کسی که به واژه‌ها و کلماتش صداقتی فوق‌العاده بخشیده بود، همچون غسان، جز اینکه غسان با نوآوری ژرفش، متمایز است. اما ابراهیم طوقان گریزگاهی در خود برای رویکرد به روح سخریه‌گرایی از خلال شعر ملی و سیاسی یافت و در بعضی اشعارش مثل «الثلاثاء الحمراء» و «الفدائی» ضریح‌های پیشگویانه‌ای را برای انقلاب فلسطین ترسیم کرد. تاکنون پژوهش‌های بسیاری درباره ادبیات فلسطین در تبعید صورت گرفته، که تنها بخش کوچکی از آن را مطالعه کرده‌ام. معتقدم که این تحقیقات ادبیات فلسطین را به شکل کلی و مبتنی بر ملاحظات و مفاهیمی چون شهادت، تعلق به سرزمین و مانند آن بررسی می‌کند. البته باید این نکته را در نظر بگیریم که ادبیات فلسطین هماهنگ با قضیه فلسطین رشد کرده و بالنده شده و همچنان با آن در تعامل است، رخدادی که تأثیر خود را در زمینه‌های مختلف گسترش داده است. بنابراین اگر ادبیات فلسطین را از این جهت که نتیجه و محصول آن، ویژگی‌های



عامیانه و کلی دارد مورد بررسی قرار دهیم، دچار اشتباه خواهیم شد، چرا که تأثیر قضیه فلسطین بر داستان‌های غسان کنفانی، با آنچه بر شعر محمود درویش برجای گذاشته، کاملاً متفاوت است. همچنین ویژگی‌های شعر عزالدین المناصرة یا شعر احمد دحبور متفاوت است، اگرچه وجوه تشابهی را نیز در میان آنان می‌توان یافت. به اعتقاد من شعر و ادب فلسطین به صورت تحلیلی مورد پژوهش قرار نگرفته و مبانی و اصول فکری عمیقی برای آن طبقه‌بندی نشده است و پژوهشگران این حوزه، تنها به وجوه اشتراک موضوعی و کلی موجود در آن، بسنده کرده‌اند.

□ مهم‌ترین زمینه‌های تحول این ادبیات چیست؟

■ من یقین دارم که تمام زمینه‌ها و جریان‌های موجود آن می‌تواند

متحول شود. شعر محمود درویش از چنان غنایی برخوردار است که اگر بتوان به درستی از آن بهره گرفت، تحولی اساسی در شعر عربی خواهد داشت و معین بسیسو اگر به طور همه‌جانبه به نمایشنامه‌نویسی بپردازد - با توجه به توانایی‌هایی که در او سراغ داریم - می‌تواند جریان نمایشنامه‌نویسی را متحول کند. مهم‌ترین عرصه تحول ادبیات فلسطین در زمینه داستان کوتاه است. اما در داستان بلند یا رمان اگرچه از لحاظ بافت و ترکیب داستانی، از داستان کوتاه آسان‌تر است به دلایلی این تحول به طور جدی مطرح نیست. یکی از مهم‌ترین دلایل، نبود یک محیط فرهنگی قابل تعریف برای فلسطینیان است و اگر بخواهیم به آن بپردازیم، باید با توسل به فرهنگ عربی و حرکت از خلال قضیه فلسطین باشد که این امر نیز خود نیازمند زمانی فراتر از این گفت‌وگو و زمینه و توانایی خاصی است.

□ آیا در ترجمه‌هایتان در عرصه نقد به مکتب مشخصی توجه داشته‌اید یا در ترجمه‌های ادبی تلاش کرده‌اید آنچه را که ادبیات عرب بدان نیازمند است، مورد توجه قرار دهید؛ مثل روح حماسی در داستان موبی دیک؟

■ در انتخاب ترجمه‌هایم در حوزه نقد دو عامل را مدنظر قرار داده‌ام؛ نخست شناساندن روش‌های نقد و مکتب‌های مختلف آن به خواننده عرب و دوم میل درونی‌ام به برخی روش‌ها و مکتب‌ها و ارزیابی نقش آنها. به طور مثال کتاب فن شعر ارسطو را زمانی که دانشجوی بودم، ترجمه کردم، اما تنها در سال آخر فرصت چاپ و نشر آن به من داده شد، آن هم به دلیل ارزیابی و پیش‌بینی تأثیر ارسطو بر نقد جهانی، در آینده‌ای نزدیک بود. در ترجمه‌هایم از مکتب خاصی حمایت نمی‌کنم، بلکه در عرصه نقد تلاش کرده‌ام بین دو روش و مکتب «نقد روان‌شناختی» - و مسائل مربوط به نقد که در این روش بر اسطوره و رمز استوار است - و «نقد مارکسیستی» به گونه‌ای به یک جمع‌بندی برسیم.

در ترجمه ادبی کار چندانی نداشته‌ام، اما آثار ادبی فراوانی را خوانده‌ام و همواره به دنبال فرصتی بوده‌ام تا بتوانم آنها را با سبک و سیاق نگارش عربی و تا حد امکان به دور از ترجمه‌های ضعیف و غیرمنقح، برگردانم، اما ترجمه نیازمند زمان و فضای مناسبی است و تجربه من در ترجمه داستان موبی دیک، تجربه دشواری بود، چرا که داستان حکایت از دریایی می‌کند که به دریایی از اصطلاحات و واژگان متصل است؛ با روح حماسی قوی که از حیث سبک داستان‌نویسی در میان آثار ادبی آمریکا، بی‌نظیر است.

□ به نظر شما آیا می‌توان، آن را با حفظ ویژگی‌های اصلی اثر به عربی برگرداند؟

■ این اثر را با سبکی استوار و سلیس به عربی ترجمه کردم و تلاش کردم نسبت به اصل اثر متعهد باشم. نمی‌دانم در این کار موفق بوده‌ام یا نه؟ دیگران باید نظر دهند. اما امروز با مطالعه بخش‌هایی از آن حس می‌کنم برای آنکه سبک آن پویاتر و دلنشین‌تر شود، می‌توان برخی از نکات آن را اصلاح کرد.

□ درباره جنبش شعر معاصر و به‌ویژه جنبش جوانان چه

دیدگاهی دارید. آیا می‌توان این جنبش را ادامه‌نسل پیشگامان و دنباله‌روان آنان دانست یا اینکه تجربه‌های دیگری را تکرار می‌کنند؟

■ باید بگویم پاسخ من نسبت به این سؤال شما، منفی است. البته بیان این دیدگاه، جسارت می‌خواهد. در این باره همیشه دو نوع نگاه و ارزیابی مطرح است: یکی نگاه و ارزیابی کلی و دیگری نگاه و ارزیابی تحلیلی. در ارزیابی کلی، کمیت و میزان تأثیر و سپس چارچوب آن در یک اظهارنظر و داوری محدود، مورد توجه است. به طور مثال شما می‌گویید، جنبش شعر نو، ضرورتی فکری و فرهنگی است که خود را مطرح کرده و نقش محوری مهمی در فرآیند اصلاحات و آزادی در جهان عرب ایفا کرده و خواهد کرد. در ارزیابی تحلیلی، پدیده‌های این جنبش بررسی و شعر هر شاعر ارزیابی می‌شود و نکات آن مورد توجه قرار می‌گیرد. هنگام ارزیابی تحلیلی ممکن است به این نتیجه رسید که آنچه با عنوان هنر آمده، جز بخش اندکی از آن، بقیه در مقوله هنر نمی‌گنجد. این‌گونه بررسی دقیق، تحلیلی و جامع به دلایل مختلف، تاکنون صورت نگرفته است.

به طور نمونه تکیه این جنبش شعری را به رمز به عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی جنبش شعر در نظر بگیرید، ویژگی‌ای که عامل تعمیق و ژرف‌نگری در شعر است، چرا که در یک سطح و بُعد قابل مرزبندی نیست، بلکه شعر را از زوایای مختلفی بررسی کرده و نشانه‌ها و ایماژهای آن را برحسب عناصر گوناگون، وضع می‌کند. اما در تحلیل به رمزهایی پی می‌برید که جنبش شعر نو، از آن به عنوان هدف یاد می‌کند، در حالی که روش و شیوه رسیدن به آن متفاوت است و بعد از خواندن پنج قطعه شعر با چرخش تصویری درباره مفهوم واحدی به اشباع روحی رسیده و با کمی استراحت مطالعه اشعار دیگری را از سر می‌گیرید. آیا یکنواختی تازه‌ای شبیه به یکنواختی آهنگ موسیقایی شعر کلاسیک در آن نمی‌بینید، یکنواختی‌ای که از تأثیرگذارترین نوع آن باشد.

آثار بسیاری از شاعران جوان را خوانده‌ام، اگر چه بسیاری از این آثار نیز به دستم نرسیده است، اما به طور مختصر می‌توانم بگویم که در آنها واژگان چشمگیری دیده می‌شود، ولی جنبش آنان در نوگرایی شعر، رویکرد جدیدی به شمار نمی‌آید، بلکه به نوعی تداوم گذشته خودشان است.

برخورداری هریک از آنان از ویژگی‌های متمایز، امری است که به زمان بستگی دارد و باید فرصت کافی در اختیارشان قرار گیرد تا شخصیت هنری کامل هریک متبلور شود. آنان تجربیات خود را به تصویر می‌کشند، اما در مرحله گذار، هنوز از تجربه‌ها و آثار نسل پیش از خود فاصله نگرفته‌اند.

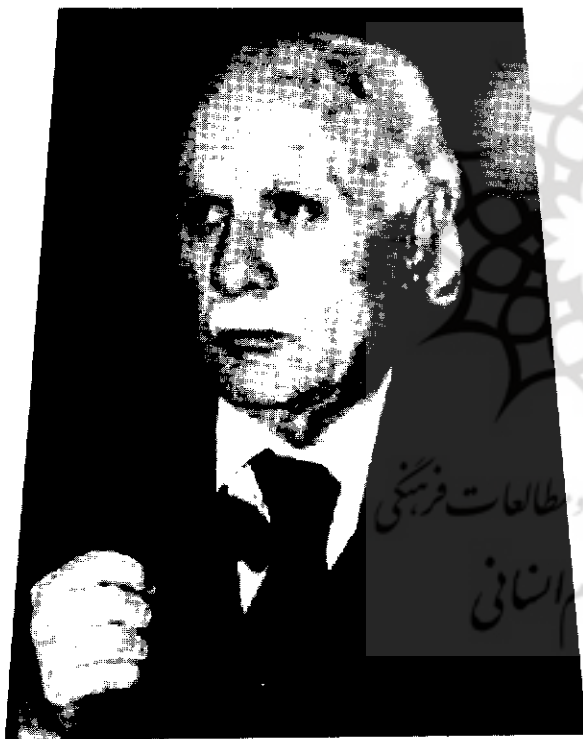
□ در مورد پیشگامان، چه آنانی که زنده‌اند و چه آنانی که در گذشته‌اند، از جمله شخصیت‌هایی چون نزار قبانی، ادونیس، خلیل حاوی، محمود درویش، صلاح عبدالصبور و بلندالحیدری، نظر تان چیست؟

■ بدون بررسی و پرداختن جداگانه به هر مورد نمی‌توان به سؤال شما پاسخ داد. این امر سبب می‌گردد دیدگاهی محدود یا حداقل عجولانه ارائه شود و چه بسا هنگام بررسی دقیق و کلی، قابل اثبات

نباشد. آیا این موضوع می‌تواند ما را متقاعد کند که تصور خود را درباره جایگاه هنری و ادبی هر شخصیتی در کلماتی چند خلاصه کنیم.

ابوحیان توحیدی؛ در داوری و ارزیابی شاعران و اندیشمندان روزگار خود شیفته این روش بود، چنانچه درباره حاتمی آورده است: «باید یک صحرانشین واقعی باشد، در حالی که یک شهرنشین کامل نشد» یا درباره شاعر دیگری می‌گوید: «او مجنون شعر است». روشی جالب که در نهایت محصول و نتیجه اندکی دارد.

نزار قبانی؛ به تنهایی مکتبی است. بیشترین خواننده را در میان شاعران در جهان عرب دارد، چرا؟ آیا این ویژگی، مقطعی است؟ پافشاری او بر هر موضوع، شما را تحریک و تهییج می‌کند، پس چاره‌ای جز شیفتگی به توانایی و مهارت او در رویکردش به موضوع نخواهید داشت و به رغم طنز ظاهری اشعارش، به مرور زمان عمق روحانی اندوهناک و دراماتیکی به خود گرفته است. او شیوه بیان شعری عربی را برای شاعران نوگرا هموار کرده است، شاعرانی که به روانی آن علاقه‌مند شده و عنصر زیبایی خلاقانه‌ای در آن فرو نهادند.



ادونیس؛ معضل شعر نو! قطب ربانی‌ای که مریدان مسحور به اسرار و نهانش، به سویش جذب شده و مبهوت قدرت جادویی شعر او شده‌اند. از نظر او فردیت شاعر تنها از طریق جمعی پایان می‌یابد و به این ترتیب فردگرایی شعرش را به نوآوری در زبان خاص خودش سوق می‌دهد. در بیشتر اوقات پریشان است، چرا که می‌خواهد عناصر متضاد را به اجتماع فراخواند. او از خلال تصاویر می‌اندیشد. ادونیس منتقد یا اندیشمند به نظر، شاعر پرشهامتی در نظریه‌پردازی و توصیف و شرح است. آیا کسی می‌تواند در هر لحظه شعر بگوید؟

خلیل حاوی؛ در میان شاعران نوگرا، یکی از بهترین شاعرانی است که به تلیف اندیشه و تخیل و نمایاندن کارکرد رمزپرداخته و بانگیزه‌ترین

هنرمند را با دوری از وطنش همراه و همساز می‌کرد.

□ **حدود اهتمام و توجه شما به داستان کوتاه و رمان چقدر است و آینده این حوزه را در جهان عرب چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

■ من در عرصه داستان کوتاه و رمان، خواننده‌ای سیری ناپذیرم. گاهی در هفته پنج رمان یا مجموعه داستان را مطالعه می‌کنم و استراحت و آسایش روحی و روانی خودم را در مطالعه این نوع از ادبیات می‌بینم. همچنان که لذت و شادابی روحی و روانی خودم را در خواندن شعر می‌بینم. درباره مطالعات خودم در این حوزه، نظریاتی دارم، اما آنها را یادداشت و ثبت نمی‌کنم، هرچند نوشته‌های محدودی در نقد برخی آثار داستانی و رمان دارم. شاید نمی‌خواهم خود را به نوعی با نظریات و آرای فکری درگیر کنم و یا شاید هم بضاعت من در این زمینه اندک است. با مطالعه داستان کوتاه، نوآوری شگرفی را در آن یافته‌ام و نویسندگان توانایی در این عرصه داریم. به گونه‌ای که داستان کوتاه حوزه ادبی جهان عرب، امروزه در سطح جهانی نیز مطرح شده است. اما داستان بلند یا رمان هنوز نتوانسته از قله بلندی همچون نجیب محفوظ بگذرد، و به این دلیل با لغزش‌هایی همراه شده که آن را به سوی فردگرایی سوق داده است. هرچند در مقاطعی حیدر حیدر، الربیعی و دیگران با رمان به سطوح بالاتری رسیده‌اند، اما طرح مسائل لحظه‌ای مانند کار ذوالنون ایوب در **و علی الدنيا السلام**، راهکار و شیوه‌ای مناسب برای حل مشکلات رمان نیست، همچنان که رویکرد نجیب محفوظ یعنی درک و بررسی روابط متافیزیکی، نیز راهکار مناسبی نیست. خنամینه داستان‌نویس برجسته‌ای است که در تمایز روابط و ویژگی‌ها، نیازمند برندگی بیشتری است. درباره دیگران نیز می‌توان سخن گفت، بدون اینکه بخواهیم برای رمان، آینده متمایز و برجسته‌ای ترسیم کنیم.

پانویست‌ها:

۱. مقصود از ادب شرقی در اینجا ادبیات کشورهای عربی خاورمیانه و ادب مغربی ادبیات اندلس، شمال غرب آفریقا و نواحی آن است. م.
۲. ژولیان ریبیرا (Julian Riberay Tassago) (۱۸۵۸ - ۱۹۳۴ م) خاورشناس بزرگ اسپانیایی که دارای دکترای فلسفه و ادبیات از دانشگاه مادرید است. در ۲۹ سالگی در کرسی زبان عربی زاراگوزا پذیرفته شد و در ۱۹۰۵ م. استاد ادبیات عرب دانشگاه مادرید گردید. از آثار او می‌توان **شعرهای حماسی در میان مسلمانان اسپانیا** (۱۹۱۵ م)، **علاقه‌مندان به کتاب و کتابخانه‌ها در اسپانیای اسلامی** (۱۸۹۶ م) و **موسیقی اندلسی در قرون وسطی**، آنچنان که در آوازهای تروبادور، تروویر و مستخر می‌آید (۱۹۲۵ م) را نام برد. م.
۳. منسوب به موریسکوها، اعرابی که تا قرن هفتم میلادی مقیم اسپانیا بودند. م.

«فهرست آثار و فعالیت‌های علمی دکتر احسان عباس در شماره ۶۵ و ۶۶ کتاب ماه ادبیات و فلسفه در مقاله «تأثیر نقد یونانی بر نقد عربی» صص ۶۶ و ۶۷ آمده است.»

فرد در رویکرد به ساختاری کامل به شمار می‌رود. از نظر او، شعر، موضع شاهدآوری است که یکی به دیگری می‌انجامد، چرا که او با تمام وجودش، مشکلات ملت عرب را درک می‌کند. پاک‌ی و صداقت کودکان، رؤیای خیال‌پردازانه و واقعیت‌ساختارانه، عناصر حیات‌بخش شعر او هستند. عناصری که در قالب فرهنگی بی‌نظیر شکل می‌گیرد.

محمود درویش؛ از شاعرانی است که بین آثار نخستین و پایانی‌اش فاصله بسیاری دیده می‌شود که در آینده پژوهشگران را متحیر خواهد کرد. او پیوسته در حال اوج‌گیری است. شاید او تنها کسی است که شعرش را در میان شاعران مکتب جدید با انعطاف بیشتر و رویکرد تازه‌تری ارائه می‌کند و آن را از رکود نسبی‌ای که شعر نو به آن دچار شده نجات می‌دهد. فلسفه شعری او ساده است، اما عمق آن، آگاهانه و از روی شعور است. او شاعری است که عناصر وضعی بشری همچون عقل، عاقل و معقول در اشعار او منسجم و سازگار است. شعر او علاقه‌مندان و طرفداران فراوانی دارد. آیا در آینده به آن درجه‌ای خواهد رسید که از اندیشه‌اش نیز بهره گرفته شود؟

صلاح عبدالصبور؛ اشعار او این احساس را به وجود می‌آورد، که



در نزاد و شعر امری است دشوار. رویکردهای شعری او بسیار متفاوت است. هنگامی که او به نمایشنامه شعری پرداخت، بهتر کار کرد، زیرا برای او رویکردهای متنوعی ایجاد می‌کند که تفاوت شعری او را در موقعیت‌ها و نسبت به اشخاص ضروری می‌سازد. آیا زمانی که این تصور به من دست می‌دهد که وی از گمان و تردیدی فلسفی درباره نقش هنر و به‌ویژه شعر رنج می‌برد دچار اشتباه شده‌ام؟

بلندالحدیری؛ در آغاز مسئله را طرح و سپس به ساختار شعر می‌پردازد و شعر موضوعی می‌شود که بر ساختار شکل گرفته تأثیر می‌گذارد، چرا که بیشترین قابلیت را برای تحقق روح دراماتیک دارد. الحدیری از برجسته‌ترین شاعرانی است که این روح دراماتیک را ارائه می‌دهد، و اگر این درام ذاتی که قابل تفکیک نیست، نبود، احساس